



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ما می‌گوییم در فطرت انسان خداشناسی و یاد خدا هست. مولوی از بزرگان عرفان است و نوشته‌هایش، آثارش در همه جا هست، چه درویش‌ها و چه غیر درویش‌ها، برای اینکه روانشناسی جامعه و جامعه‌شناسی را هم خوب می‌دانست، بر آن مسلط بود. البته خیلی از داستان‌هایش را از روایات ائمه گرفته که آنها البته در هر چیزی استادش بوده‌اند. آن داستانی که یک شب، فرشته، جبرئیل دید که خداوند می‌گوید: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ. بعد از خداوند پرسید که خدایا! شب، نیمه شب (البته برای فرشتگان و برای خدا شب و روز ندارد) فرمودی: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ! به که می‌گفتی لَبَّيْكَ؟ لَبَّيْكَ جواب حرف است یعنی «جانم، شنیدم»، به که می‌گفتی؟ خداوند فرمود: در هندوستان، مثلاً در سومنات این بنده، من را می‌خواند. جبرئیل رفت و گشت و هیچکس را ندید که دعا و نماز بخواند. برگشت و گفت: خدایا من همه‌ی آنجاها را گشتم، هیچکس نگفت: یاالله و دعایی نخواند. خداوند به او نشانی کامل داد. گفت برو کجا، یک منزلی هست، آن گوشه‌ی منزل است. این آمد با آن نشانی دید که بله، در یک اتاق تاریک یک زن مُسْتی با بت خودش دعا می‌کند، بتش را گذاشته. به خداوند عرض کرد که کسی نبود، این که دارد با بت خودش صحبت می‌کند! خداوند جواب فرمود که نه، او من را می‌خواهد، اسم من را نمی‌داند، اسمم را آن بت می‌گوید، او بت نمی‌پرستد. که آن شعر گلشن راز هم شاید مربوط به همین باشد که می‌گوید:

اگر کافر بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است

اشاره به این است که او دارد بت صدا می‌زند ولی خداوند می‌گوید: او من را می‌خواهد. این بیان‌کننده‌ی این است که در فطرت هر انسانی خدا و نام خدا هست، به هر اسمی. ماتریالیست‌ها می‌گویند هیچی نیست، ماده است، همه ماده است؛ همین‌ی که اسمش را گذاشتید ماده، اسمش را بگذارید خدا. اگر برای شما ماده، این همه قدرت قائل است همان برای شما خدا است. این فطرت است، حالا که فطرت انسان این است و این هم به قولی به زبان شیرفهم کردن، خداوند اینطور در قرآن بیان کرده که می‌گوید: خداوند وقتی آدم را آفرید گذاشت آن کنار، آمد جلوی آدم و تمام نسل بعدش الی‌یوم‌القیامه چون همه‌ی اینها، همه‌ی ما، وجود ما در این کره‌ی زمین ساخته شده، بنابراین ما از همین اتم‌ها و ذرات کره‌ی زمین تشکیل شده‌ایم. همه‌ی آن ذرات در وجود آدم بود. خداوند از آدم که تازه به دنیا آمده بود و از تمام نسلش که در وجود این بود پرسید: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى (سوره اعراف، آیه ۱۷۲)، آیا من خدای شما نیستم؟ همه گفتند: چرا. این همان بیان فطرت است. فطرت انسانی است که چه پدر، چه صد نسل، هزار نسل بعدش، وقتی بگوییم: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ،

می گوید بلی. قالوا بلی.

با این طریق می گویند: چرا ذکر خدا برای ما سنگین است؟ این بشر یعنی انسان روحش را به قولی از جای دیگری آورده، یک خصوصیت دیگری دارد. آخر متأسفانه همه ی بحث های امروز در لغت است. روح نه، هر چیز دیگر بگوییم، بالاخره یک چیزی غیر از این جسم هست که می گوید:

ای که بر صورت، تو عاشق گشته ای چون که جانش رفت، چرایش هشته ای

می گوید: «مرده هر چند عزیز است نگه نتوان داشت.»

به هر جهت این یک روحی، یک نیرویی، هر چی، آمده به این انسان تحرک می دهد. پس تا وقتی هم که آن روح نباشد ما انسان نیستیم. یا یک جسد افتاده ای، یک لاشه ای، گوشتی هستیم افتاده ایم و جان نداریم یا اینکه مثل یک حیوانی هستیم و همین اسب و الاغ و میمون و این چیزهایی که هست. وقتی که آن آمد ما می گوییم خداوند به او گفته که باید توجه کنی، این هم اتومبیلت (یعنی این بدن). این اتومبیلت را خودت سوار شو، گردش کن، بعد از گردش بیا پیش من. در این صورت آن راننده غیر از اتومبیلش است. دو خواص جداگانه دارد در بدن که ماده باشد. یک قوانینی دارد بعضی از آن قوانین اجرا نمی شود مهمترین را در مورد آب می گویند. آب یا هر جسم دیگری سربالا نمی رود به استثناء وقتی که کسی بگوید اگر آب سربالا نمی رود من با نخ می کشم بالا که سربالا برود. آن حساب دیگری است، همان می گوید. این آب سربالا نمی رود ولی یک خاصیت دیگری هم خدا در آب آفریده. نوک یک تکه ابر کوچک را بزنید آب می کشد بالا. پس همین قوانین هم یک مقداری با هم فرق می کند. اصل روح بشر از آن قوانین الهی است یعنی خود روح انسان، قواعد الهی است ولی وقتی آن به جسم آمده، باید این ماشین را اداره کند، باید روی بدن این انسان، روی جسم این انسان باشد، یک جای تازه ای است، یک چیز جدیدی است برایش، نمی داند. در بچه ی کوچک که هنوز چیزی نمی داند، چاقوی تیز در دستش است، نمی داند این چاقو می بُرد، بریدن را بلد نیست، خبر ندارد. برای اینکه از قواعد این است، دستش را می بُرد. این وقتی مجبور بشود در این عالم همیشه به یاد خدا باشد یعنی برخلاف اینها رفتار کند برخلاف قواعد عادی رفتار کند، برایش زحمت دارد.

موسی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی بچه بود، جواهرات فرعون را دید از ریشش آویزان، دیدید معمولاً، برق می زند، قشنگ است. مرتب بازی می کرد، این را می کشید می خواست بگیرد، فرعون دردش می آمد، عصبانی شد. گفت: پس لابد همین بچه است که می خواهد بزرگ بشود من را از بین ببرد، باید او را بکشیم. آسیه نگه دارنده ی حضرت موسی دید چه کار کند، شوهرش هم امپراطور است، گفت که نه، این بچه است، نمی فهمد. گفت: از کجا معلوم بچه است؟ گفت: حالا امتحان می کنیم، یک سینی آتش برافروخته، خیلی قشنگ و یک سینی جواهرات خاک آلوده اینها را گذاشتند جلویش، موسی قهراً می خواست آن جواهرات را دست ببرد بکشد ولی جواهرات خاک آلود بود، اما آتش خیلی برق می زد و قشنگ بود. موسی می خواست آن را بگیرد، جبرئیل به امر خدا دست موسی را گرفت آورد به طرف آتش. موسی (بچه) آن آتش را گرفت که بخورد، زبانش سوخت. دستش سوخت، زبانش سوخت،

حضرت موسی که الکن بود، به این جهت بود. این است که بشر هم در همان اوّل که می‌آید مشخص است، جسم و روحش از هم یک خرده جدا دیده می‌شود، بعد بزرگ که شد دیگر یکی می‌شود. به این جهت است که سخت است برگشتن به نام خدا. ما، در اینجا عادت کرده‌ایم به اینکه نبات را بخوریم، آن را بخوریم، این را بخوریم ولی بگویند آقا! این نبات را نخور، نبات مخصوص است. این شکلات را نخور، درونش مثلاً مواد الکلی دارد. چی نخور، همین نخورها یعنی در این دنیا هستی و ولی برخلاف این دنیا رفتار کنید. این سخت است. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۲/۱۰/۱۲، جلسه خواهران ایمانی)

\*\*\*\*\*

خیلی خوش وقتم و شکرگزار از اینکه آمدم خدمت همه‌ی آقایان و سایر خانم‌ها برسم و ضمناً این توجه را داشته باشید، سرم را نمی‌توانم به این طرف، آن طرف خیلی خم کنم. البته امروز هم کسل بودم که می‌خواستم بیرون نیایم ولی هم دلم تنگ شده بود و هم می‌دانستم شما هم دل تان تنگ شده، بدون تعارف.

سلامت و ناسلامتی بدن، از اعضای بدن برمی‌خیزد ولی هیچ کدام از آن اعضای بدن را ما نمی‌دانیم که مربوط به آسایش یا شادی باشد یا نه؟! همه‌ی دستگاه‌های بدن وقتی وظیفه‌شان را رفتار کنند، البته وظیفه‌شان هم، خداوند هم توفیق می‌دهد که انجام بدهند ولی ناراحتی‌ای که در این انجام وظیفه باشد، گویانکه مربوط به اعضای بدن است ولی تنها در اعضا اثر نمی‌کند. چیزی که خیلی ساده و زودگذر، می‌شود تجربه کرد و دید، یک وقتی غذای سنگینی بیشتر از اندازه‌ای که باید، بخورید یا دو تا غذا که با هم ناسازگارند، بخورید در این صورت عصر کسل و ناراحت بلند می‌شوید، آنطور سرحال نیستید. حالا این به کدام یکی مستقیم مربوط است؟ هیچ کدام. اثری است که روح و جسم متقابلاً در هم دارد یعنی ناراحتی روانی، روحی به بدن اثر می‌کند و ناراحتی جسمی یعنی بیماری‌ها به روحی اثر می‌کند منتها میزانش متفاوت است، در بعضی‌ها زیادتر است، در بعضی‌ها کمتر. در من چون فعالیت بدنی زیاد ندارم، این اثر روانی خیلی بیشتر در سلامتی و بیماری من مؤثر است. حالا ان شاء الله که خداوند همه‌ی شماها و من جمله خود من هم که یکی از شما هستم، از تمام ناسلامتی‌ها محفوظ بدارد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۳/۹/۸، جلسه برادران ایمانی)

\*\*\*\*\*

آن خدایی که فرموده است: هر چه از ما خواستید به شما دادیم، آن خدایی است که می‌گوید: هر کاری بخواهد می‌تواند بکند و آن خدایی که رحمان و رحیم است و آن خدایی که قهار و غضبناک هم است. اینها البته چند تا خدا نیستند، یک مجموعه از صفاتی است که خداوند برای خودش گفته. ما می‌خواهیم همه‌ی اینها را حل کنیم چون خدا که دو تا نمی‌شود، می‌گوییم آن خدایی که حالا به ما غضب کرده، غیر از آن خداست، می‌گوییم: خدایا! تو برو، آن خدای دیگر را بگو بیاید، نه! همه یکی

هستند. پس معلوم می‌شود در غضبِ خداوند، رحمت هم هست. ما می‌گوییم که خداوند غضب و رحمتش هر دو با هم است پس معلوم می‌شود در همان غضبی که ما گاهی اوقات از طرف خداوند حس می‌کنیم، رحمتی هم هست. چه رحمتی است؟ آنوقت فرض می‌کنیم می‌گوییم:

هر چه از دوست می‌رسد خوب است گر همه سنگ و گر همه چوب است

این غضبی هم که می‌کند، از همان نمونه‌ی سنگ و چوب است پس این هم خوب است. اینجا فرمایش حضرت زینب علیها السلام را می‌توان فهمید. ایشان در پاسخ هرزه‌گرایی به نظرم یزید که گفت: خدایی که شما را (استغفرالله) ذلیل کرد و ما را به قدرت رساند، شما را به بدی راهنمایی کرد و ما را به خوبی. حضرت زینب فرمود: در آنچه شده است، جز خیر من چیزی نمی‌بینم چون خیر چطوری می‌شود؟ برای اینکه فکر می‌کنیم این بدن شغلی هم دارد، کاری می‌کند، یک احتراماتی دارد یا ندارد؟ عوض بشود، حضرت زینب علیها السلام و امثال او یاران او در این قضیه، خودشان را فکر نمی‌کردند که من یک نفرم اینطوری. فکر می‌کردند که خداوند یک مقرراتی دارد، خداوند می‌خواهد یک عده‌ای از بزرگ‌ترین، باارزش‌ترین مخلوقاتش را قربانی کند. خودش اینها را آفریده، خودش هم اختیارش را دارد. پس من چه فضولی بکنم؟! برای این کاری که خدمتی به درگاه خداست، همه‌ی بندگانی که می‌فهمند از هم سبقت می‌گیرند، هر کدام می‌گویند من هم هستم. خدایا! من را انتخاب کن. پس این خیری است یعنی شماها را بهترین دیدم که برای قربانی انتخاب‌تان کردم.

حالا انسان وقتی با دقت به هر چیزی نگاه کند، می‌بیند مهره‌هایی را که خداوند آفریده و یک جایی گذاشته، هر جا گذاشته درست همان جاست. بطور شوخی می‌گویند یکی گفت: آقا! اگر تو خدا بودی، چه کار می‌کردی؟ این یک خرده فکر کرد بعد دید هر کاری بکند، یک نقصی دارد. گفت: هیچ کار نمی‌کردم همینطوری بود که هست. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یکشنبه، ۱۳۹۳/۹/۹)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پندصلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفریحی، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید.